

# بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل				
تکمیل مآخذ و ویرایش نهایی	ویرایش دوم	ذکر مآخذ	تصحیح و ویرایش اولیه	پیاده‌سازی

## ولایت از دو منظر عرفان و زعامت: افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام در علم

کلیدواژه‌ها: لزوم اذن الهی برای حکومت، تعلق اذن الهی به افضل، امیرالمؤمنین علیه السلام افضل خلق بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام در علم، حدیث مدینه‌العلم، امیرالمؤمنین علیه السلام پایه‌گذار علوم رایج در جهان اسلام.

خاطرتان هست؛ در جلسه‌ی گذشته، به مناسبت عید سعید غدیر، در عرصه‌ی ولایت بحثی را شروع کردیم. گفتیم ولایت را از دو منظر می‌شود نگاه کرد؛ یکی از منظر قرب که با ولایت از منظر عرفانی مواجه شدیم و مقداری خدمت عزیزان صحبت کردیم؛ و دیگری ولایت به معنای زعامت و سرپرستی و ریاست جامعه، که این بحث را از منظر سیاسی مطرح کردیم. گفتیم از بُعد سیاسی هم با دلایلی متقن، جایی برای تردید نمی‌بینیم که حکومت جامعه‌ی اسلامی بعد از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم بلافصل متعلق به امیرالمؤمنین علیه السلام است. سپس با مقدمات زیادی که در اصل ضرورت حکومت گفتیم، وارد این بحث شدیم که حاکم باید مأذون از جانب خدا باشد؛ توضیح دادیم که چرا حاکم نیاز به اذن الهی دارد و گفتیم رأی مردم نمی‌تواند به حکومت او مشروعیت بدهد. بعد گفتیم خدایی که علیم و حکیم است، محال است در حالی که فرد بافضیلت‌تری وجود دارد، اذن به حکومت فرد کم‌فضیلت یا بی‌فضیلت بدهد. این خلاف حکمت است و خدای حکیم محال است چنین کاری بکند. نه برای خدای حکیم، که حتی برای یک بشر عادی هم ما چنین چیزی را نقص بزرگی می‌دانیم که چیز بزرگ را از دست بدهد و چیز کوچک را ترجیح دهد؛ چه رسد به خدای متعال.

بعد وارد این بحث شدیم که به صراحت نقلهای تاریخی، با تأکید احادیث نبوی که شیعه و سنی هر دو نقل کرده‌اند و با تصریح آیات قرآنی، در این امت، بعد از رسول الله ﷺ امیرالمؤمنین علیؑ افضل خلق است و لذا در شرایطی که افضل وجود دارد، محال است خدا به مفضول اذن حکومت بدهد؛ محال است! و لذا بی‌شک حکومت بعد از رسول الله ﷺ اختصاص به امیرالمؤمنین علیؑ دارد و هر کس دیگری با هر روشی، چه با کودتای خشن و چه با رأی‌گیری دموکراتیک به حکومت می‌رسید، فرقی نمی‌کند؛ ماجرای سقیفه که ماجرای یک کودتای خشن است؛ اما حتی اگر رأی‌گیری دموکراتیک هم بود، حاکم غاصب بود. هر شخص دیگری جز علیؑ با هر روشی بعد از رسول الله ﷺ به قدرت می‌رسید، حاکم غاصب و حکومتش غیر مشروع بود.

جلسه‌ی قبل نکته‌هایی را در افضلیت امیرالمؤمنین علیؑ اشاره کردم؛ حالا نکته‌های دیگری را مطرح می‌کنم. فرصت نیست که مستندات غالب اینها را عیناً نقل کنم.

یکی دیگر از جنبه‌های افضلیت امیرالمؤمنین علیؑ جنبه‌ی علم و اعلمیت آن حضرت است. بی‌شک امیرالمؤمنین علیؑ بعد از رسول الله ﷺ اعلم امت هستند. در این زمینه، حدیثی می‌خوانم که در کتاب *انوار نعمانیه* مرحوم جزایری آمده است. البته من انوار نعمانیه را در اختیار نداشتم و این حدیث را در کتاب *سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي* دیدم. این کتاب را یکی از علمای کربلا به نام شیخ محمدرضا حکیمی نوشته است.<sup>۱</sup> ایشان متولد ۱۳۵۸ هجری قمری است و ظاهراً هنوز زنده باشد؛ خبری از درگذشت ایشان ندارم. این کتاب حدیث مورد بحث را به نقل از انوار نعمانیه<sup>۲</sup> آورده است. در انوار نعمانیه هم حدیث از کتاب *بستان‌الکرامه* نقل شده است. حدیث را برایتان می‌خوانم؛ می‌گوید:

**رَوَى صَاحِبُ بُسْتَانِ الْكِرَامَةِ:** صاحب کتاب بستان‌الکرامه این‌گونه روایت کرده است: **أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ جَالِسًا وَعِنْدَهُ جَبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:** پیغمبر اکرم ﷺ نشسته بودند و جبرئیل علیؑ هم در محضر حضرت بود.

۱. این سخنرانی در سال ۱۳۸۹ ایراد شده است.

۲. جزایری، انوار نعمانیه، ج ۱، ص ۱۵.

فَدَخَلَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: حضرت علی علیه السلام وارد شدند. فَقَامَ لَهُ جِبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: جبرئیل علیه السلام به احترام، جلوی پای امیرالمؤمنین علیه السلام ایستاد. فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: يَا جِبْرَائِيلُ، أَمْ تَقُومُ لِهَذَا الْفَتَى: پیغمبر اکرم ﷺ به جبرئیل علیه السلام فرمودند: ای جبرائیل! با همهی مقام و قریبی که داری، جلوی پای این جوان، تمام قد بلند می شوی؟ فَقَالَ لَهُ نَعَمْ إِنَّ لَهُ عَلَيَّ حَقَّ التَّعْلِيمِ: جبرئیل علیه السلام به رسول الله ﷺ عرض کرد: بله که جلوی پای او به احترام بلند می شوم. او حقّ معلّمی به گردن من دارد. هَمِينَ جَوَان! فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: كَيْفَ ذَلِكَ التَّعْلِيمِ يَا جِبْرَائِيلُ: پیغمبر اکرم ﷺ فرمودند: ای جبرائیل! این تعلیم چگونه بوده است؟ چه چیزی به تو تعلیم داده است؟ فَقَالَ لَمَّا خَلَقَنِي اللَّهُ تَعَالَى سَأَلَنِي مَنْ أَنْتَ وَمَا اسْمُكَ وَمَنْ أَنَا وَمَا اسْمِي: جبرئیل علیه السلام به پیغمبر ﷺ عرض کرد: هنگامی که خدای متعال من جبرائیل را آفرید، از من پرسید تو کیستی و نامت چیست و من کیستم و نامم چیست؟ فَتَحَيَّرْتُ فِي الْجَوَابِ وَ بَقِيْتُ سَاكِتًا: من در جوابش متحیر ماندم که من کیستم و اسمم چیست و آفرینندهی من کیست و اسمش چیست. ثُمَّ حَضَرَ هَذَا الشَّابُّ فِي عَالَمِ الْأَنْوَارِ: بعد این جوانی که می بینی، یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام در عالم انوار حاضر شد؛ وَ عَلَّمَنِي الْجَوَابَ: و پاسخ را همین جوان به من یاد داد. فَقَالَ قُلْ أَنْتَ رَبِّي الْجَلِيلُ وَ اسْمُكَ الْجَلِيلُ وَ أَنَا الْعَبْدُ الذَّلِيلُ وَ اسْمِي جِبْرَائِيلُ: این جوان به من فرمود: به خدا بگو که تو پروردگار جلیل من هستی و اسم تو هم جلیل است و من عبد ذلیل تو هستم و اسم من جبرائیل است. وَ لِهَذَا قُتِمْتُ لَهُ وَ عَظُمَتْهُ: به همین خاطر بود که من جبرائیل جلوی پای این جوان، به احترام و ادب قیام کردم و ایستادم و او را بزرگ داشتم. پس علی علیه السلام معلّم جبرائیل است.

فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: كَمْ عُمْرُكَ يَا جِبْرَائِيلُ: پیغمبر اکرم ﷺ به جبرائیل علیه السلام فرمودند: ای جبرائیل! عمر تو چقدر است که می گویی وقتی خدا مرا خلق کرد، علی علیه السلام آمد و جوابها را به من یاد داد؟ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ: يَطْلُعُ نَجْمٌ مِنَ الْعَرْشِ فِي كُلِّ ثَلَاثِينَ أَلْفَ سَنَةٍ مَرَّةً وَ قَدْ شَاهَدْتُهُ طَالِعًا ثَلَاثِينَ أَلْفَ مَرَّةٍ: جبرئیل علیه السلام در پاسخ رسول خدا ﷺ که پرسیدند عمرت چقدر است، عرض کرد: ستاره ای است که

هر سی هزار سال یک بار از عرش طلوع می کند و من جبرائیل تا به حال سی هزار بار طلوع این ستاره را شاهد بوده ام. حالا عمر امیرالمؤمنین علیه السلام چقدر است؟ سی هزار را ضرب در سی هزار کنید.

بحث اعلمیت امیرالمؤمنین علیه السلام را با این حدیث شروع کردم؛ ولی بقیه‌ی احادیث مربوط به این موضوع را نمی خوانم. البته این حدیث ادامه هم دارد. ادامه‌ی حدیث بنابه آنچه دیدم، این است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: جبرائیل! اگر آن ستاره را ببینی، می توانی تشخیص دهی؟ عرض کرد: بله. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: عمامهات را از سرت بردار! عمامه را که از سرشان برداشتند، نوری درخشید. جبرئیل عرض کرد: این همان ستاره بود.

حالا جنبه‌های ظاهری [اعلمیت حضرت را] بررسی کنیم. امیرالمؤمنین علیه السلام از بدو طفولیت نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بودند. پدر امیرالمؤمنین علیه السلام عمران ملقب به ابوطالب علیه السلام، سنّ بالا و فرزندان زیادی داشتند. فرد متشخصی هم بودند؛ رئیس قریش بودند. اما خشکسالی آمد و نداری به شدت فشار آورد. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و عباس، عموی پیغمبر صلی الله علیه و آله قرار گذاشتند هر کدام یکی از فرزندان ابوطالب علیه السلام را بگیرند و پیش خودشان نگهداری کنند تا از این طریق کمکی شده باشد و بار اداره‌ی خانواده برای ابوطالب علیه السلام مقداری سبک شود و در عین حال لازم نباشد به ابوطالب علیه السلام کمک مالی بدهند که توهین تلقی شود. لذا امیرالمؤمنین علیه السلام از سنّ طفولیت نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله بودند. ایشان که فردی بسیار تیزهوش و خوش فهم هستند؛ پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله هم که به اتفاق سنّی و شیعه اعلم خلق هستند؛ دانایان از ایشان نیست؛ پس معلم، اعلم خلق و شاگرد هم از ابتدای طفولیت با همه‌ی ذکاوت در محضر این معلم؛ پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به شدت مشتاق تعلیم دادن و امیرالمؤمنین علیه السلام به شدت تشنه‌ی فراگرفتن. نتیجه‌ی این فرایند چه می شود؟ در بین اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله چه کسی چنین موقعیتی داشت تا بتواند اعلم از امیرالمؤمنین علیه السلام شود؟ این یک جنبه‌ی خیلی ساده‌ی ظاهری است.

امیرالمؤمنین علیه السلام به تأیید روایات، مصداق تعبیر قرآنی اُذُن واعیه،<sup>۳</sup> یعنی گوش پذیرنده هستند. امیرالمؤمنین علیه السلام در مکتب وحی، گوش‌های پر ظرفیت و فراگیرنده بودند و بنابر احادیثی که داریم، تنها مصداق این آیه هستند. به لحاظ دیگر، به تصریح احادیثی که شیعه و سنی نقل کرده‌اند، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: امیرالمؤمنین علیه السلام افضای امت است؛<sup>۴</sup> توانمندترین فرد امت در قضاوت است. قضاوت محتاج دانش است و در نتیجه کسی که توانمندترین قاضی است، داناترین فرد است. این هم یک قرینه برای اعلمیت امیرالمؤمنین علیه السلام است. اصلاً خود اهل سنت احادیث متعددی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده‌اند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بارها تأکید کردند که اعلم شما علی علیه السلام است.<sup>۵</sup> از این روشن تر چه می‌خواهید؟ صادق مصدق، نبی خاتم صلی الله علیه و آله و سلم تصریح کرده‌اند که اعلم شما علی علیه السلام است.

۳. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: لَمَا نَزَلَتْ «وَتَعِيهَا أُذُنٌ وَاَعِيَةٌ» (سوره‌ی حاقه، آیه‌ی ۱۲) قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم هِيَ أُذُنُكَ يَا عَلِيُّ، كَافِي، ج ۱، ص ۴۲۳ و مجلسی، بحارالانوار، ج ۳۵، ص ۳۲۶.

عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله و سلم لَمَا نَزَلَتْ «وَتَعِيهَا أُذُنٌ وَاَعِيَةٌ» (سوره‌ی حاقه، آیه‌ی ۱۲) قُلْتُ اللَّهُمَّ اجْعَلْهَا أُذُنَ عَلِيٍّ فَمَا سَمِعَ شَيْئاً بَعْدَهُ إِلَّا حَفِظَهُ، مجلسی، بحارالانوار، ج ۳۵، ص ۳۲۷ و ابن‌شهر آشوب، مناقب، ج ۳، ص ۷۸.

۴. قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله و سلم: أَفْضَاكُمْ عَلِيُّ، مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۰، ص ۱۷۸؛ ابن‌شهر آشوب، مناقب، ج ۲، ص ۳۳. منابع اهل سنت: ابن‌ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ج ۷، ص ۲۱۹؛ زمخشری، تفسیر کشاف، (بیروت، دارالکتب‌العربی)، ج ۲، ص ۳۹۸، ذیل آیه‌ی ۴۵ سوره‌ی هود؛ حاکم‌حسکانی، شواهد التنزیل، مؤسسه‌الطبع والنشر، ج ۲، ص ۴۶۸ و ابن‌عبدالبر، استیعاب، (بیروت، دارالجمیل)، ج ۱، ص ۱۷.

۵. منابع شیعی: یا فاطمه، إِنَّ عَلِيًّا أَكْبَرُ الْمُسْلِمِينَ عَلَى الْمُسْلِمِينَ بَعْدِي حَقًّا، وَ أَكْبَرُهُمْ سَلَامًا، وَ أَكْبَرُهُمْ عِلْمًا، وَ أَكْبَرُهُمْ حِلْمًا؛ طوسی، محمد بن‌الحسن، امالی، ص ۶۰۷؛ قَوْلُ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله و سلم لِفَاطِمَةَ: زَوْجَتُكَ خَيْرُ أَهْلِ بَيْتِي أَعْلَمُهُمْ عِلْمًا وَ أَفْضَلُهُمْ حِلْمًا؛ طبرسی، احمد بن‌علی، احتجاج، ج ۲، ص ۵۱۶؛ أَعْلَمُ أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ؛ صدوق، امالی، ص ۱۳؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۰، ص ۱۴۹ و حرّعاملی، اثبات‌الهداة، ج ۳، ص ۲۶۴.

منابع اهل سنت: أَعْلَمُ أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ؛ دیلمی، الفردوس بمأثور الخطاب، (بیروت، دارالکتب‌العلمیه)، ج ۱، ص ۳۷۰ و سیوطی، جامع‌الاحادیث، (بی‌جا، بی‌نا)، ج ۵، ص ۱۰۳؛ فَعَلِيٌّ أَشْجَعُ النَّاسِ قَلْبًا وَ أَعْلَمُ النَّاسِ عِلْمًا وَ أَكْبَرُ النَّاسِ حِلْمًا... ابن‌مغازلی، مناقب‌الامام‌علی بن‌ابیطالب، (صنعا، دارالآثار)، ج ۱، ص ۱۹۷.

به لحاظ دیگر، شیعه و سنی نقل کرده‌اند که پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: **أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا؛** **أَنَا مَدِينَةُ الْحِكْمَةِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا.**<sup>۷</sup> فراوان این حدیث را نقل کرده‌اند. پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که شهر علم است، اعلی امت است و بنابراین در ورودی این شهر بعد از پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اعلی می‌شود؛ یعنی راه دست یافتن به علم پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و در ورودی این شهر علم و حکمت، امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام است. لذا فقط امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام می‌توانند باب علم و حکمت پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ باشند؛ دیگران در این مرتبه نیستند؛ لذا [ایشان] اعلی هستند. احادیث زیادی داریم که پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: علی عَلَيْهِ السَّلَام اعلی به قرآن است؛ اعلی به تفسیر و تأویل قرآن است. من مضمون را نقل می‌کنم.

نکته‌ی دیگر: تنها کسی که در تاریخ خلقت جرأت کرد بگوید **سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي**<sup>۸</sup> و در این ادعای خودش هم درنماند، امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام است. یک نفر دیگر در تاریخ خلقت پیدا نمی‌کنید که بی‌هیچ محدودیتی بگوید راجع به هرچه می‌خواهید از من سؤال کنید و من به طرق آسمان‌ها آشناترم تا طرق زمین؛ یعنی از عوالم بالا هم می‌خواهید سؤال کنید، بکنید؛ تنها از این عالم نه؛ از هرچه می‌خواهید از من سؤال کنید؛ و در هیچ سؤالی درنماند. این همه سؤال از ایشان پرسیدند! همین کتاب سلونی قبل آن تفقدونی که آن حدیث را از آن خواندم، خیلی قشنگ است. ظاهراً به فارسی هم ترجمه شده

---

۶. مجلسی، بحارالانوار، ج ۱۰، ص ۴۴۵؛ صدوق، امالی، ص ۳۴۵؛ طوسی، محمد بن الحسن، امالی، ص ۵۵۹؛ حاکم نیشابوری، مستدرک علی الصحیحین، (بیروت، دارالکتب العلمیة)، ج ۳، ص ۱۳۷؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، (مؤسسه الطبع والنشر)، ج ۱، ص ۱۰۴؛ خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، (بیروت، دارالغرب الاسلامی)، ج ۱۲، ص ۳۱۵؛ ابن عساکر، تاریخ دمشق، (بیروت، دارالفکر)، ج ۴۲، ص ۳۸۰؛ ابن مغزلی، مناقب الامام علی بن ابیطالب، (صنعا، دارالآثار)، ج ۱، ص ۱۴۱؛ ابن حجر عسقلانی، اتحاف المهرة، (مدینة، مجمع الملك فهد لطباعة المصحف الشريف - و مرکز خدمة السنة والسيرة النبوية)، ج ۸، ص ۴۰ و ابن عبد البر، استیعاب، (بیروت، دارالجيل)، ج ۳، ص ۱۰۲.

۷. ابن عقده کوفی، فضائل امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام، ص ۴۳؛ صدوق، امالی، ص ۵۲۶ و مجلسی، بحارالانوار، ج ۲۵، ص ۲۳۵.

۸. صدوق، امالی، ص ۱۳۳؛ سیدرضی، نهج البلاغه، ص ۲۸۰ و سلیم بن قیس هلالی، کتاب سلیم، ج ۲، ص ۸۰۲.

است.<sup>۹</sup> انسان برود ببیند چه کسانی از امیرالمؤمنین علیه السلام سؤال کرده‌اند! و حتی در یکی از این سؤال‌های گوناگون و پیچیده هم، ذره‌ای ناتوانی از امیرالمؤمنین علیه السلام ظاهر نشد. لذا علی علیه السلام اعلم امت است.

احادیث متعددی داریم که تأکید بر این دارد که امیرالمؤمنین علیه السلام نهم علم را اختصاصاً دارند و یک‌دهم علم بین همه‌ی خلق تقسیم شده است؛ تازه در آن یک‌دهمی که بین همه‌ی خلق تقسیم شده است، امیرالمؤمنین علیه السلام شریک خلق هستند. این یکی از آن احادیث است. احادیث متعددی است؛ ولی اهل سنت نقل کرده‌اند که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: **فُسِّمَتِ الْحِكْمَةُ عَشْرَةَ أَجْزَاءٍ فَأُعْطِيَ عَلِيٌّ تِسْعَةَ أَجْزَاءٍ وَ النَّاسُ جُزْءًا وَاحِدًا**<sup>۱۰</sup> حکمت و دانایی به ده قسمت تقسیم شد؛ نهم آن را به علی علیه السلام و یک‌دهم را به همه‌ی انسان‌ها دادند. و تازه در این یک‌دهم هم علی علیه السلام سهیم است. آیا علی علیه السلام اعلم نیست؟

شاهد دیگر: همه‌ی علمی که در حوزه‌ی جهان اسلام است، از امیرالمؤمنین علیه السلام ریشه گرفته است. مبدع بسیاری از علوم اسلامی امیرالمؤمنین علیه السلام است. علم فقه: پایه‌گذار فقه، امیرالمؤمنین علیه السلام است. فقه شیعه که تردید نیست که پایه‌گذار آن امیرالمؤمنین علیه السلام است! پایه‌گذار فقه اهل سنت هم امیرالمؤمنین علیه السلام است؛ چرا؟ یکی از چهار مذهب فقهی اهل سنت، مذهب حنفی است؛ و ابوحنیفه، رئیس این مذهب که نامش نعمان بود، دو سال در محضر امام صادق علیه السلام زانو زد و درس فقه آموخت و بارها می‌گفت: **لَوْلَا السُّنَّةُ لَهَلَكَ التُّعْمَانُ**<sup>۱۱</sup> اگر دو سالی که نزد امام صادق علیه السلام زانو زدم نبود، من نعمان

---

۹. شریعت، محمدصادق، سرچشمه‌ی خورشید، ترجمه‌ی سلونی قبل‌ان‌تفق‌دونی، تألیف محمدرضاحکیمی، تهران: هگمتان و قاصدک‌صبا، ۱۳۸۸ش.

۱۰. حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، (مؤسسه الطبع والنشر)، ج ۱، ص ۱۳۵؛ ابن‌عساکر، تاریخ دمشق، (بیروت، دارالفکر)، ج ۴۲، ص ۳۸۴؛ ابونعیم اصفهانی، حلیة الاولیاء، (مصر، السعادة)، ج ۱، ص ۶۴؛ قندوزی، ینابیع المودة، ج ۴، ص ۲۳۹؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۰، ص ۱۴۹؛ دیلمی، ارشادالقلوب، ج ۲، ص ۲۱۲ و ابن‌شهر آشوب، مناقب، ج ۲، ص ۳۲ (با اندکی تفاوت).

۱۱. آلوسی، مختصر تحفة الاثناعشریه، ص ۸.

ابوحنیفه هلاک شده بودم. حال، امام صادق علیه السلام شاگرد امام باقر علیه السلام است، امام باقر علیه السلام شاگرد امام سجّاد علیه السلام است، امام سجّاد علیه السلام شاگرد اباعبدالله علیه السلام است، اباعبدالله علیه السلام شاگرد امیرالمؤمنین علیه السلام است و بنابراین، امیرالمؤمنین علیه السلام مبدع فقهی است که ابوحنیفه دارد. [دیگر پیشوای فقه اهل سنت، شافعی است.] شافعی همه‌ی علم خود را از محمدبن‌الحسن که شاگرد ابوحنیفه است آموخته است. بنابراین شافعی هم در فقه، شاگرد مکتب امیرالمؤمنین علیه السلام می‌شود. مذهب فقهی دیگر اهل سنت، حنبلی است. رئیس این مذهب که امام احمد حنبل است، شاگرد شافعی بود. شافعی را هم که اثبات کردیم شاگرد مکتب امیرالمؤمنین علیه السلام بود. فقه مالکی: مالک فقه را از ربیع، او از عکرمه و عکرمه از ابن عباس آموخته است و می‌دانید که ابن عباس شاگرد امیرالمؤمنین علیه السلام است. لذا چهار مذهب فقهی اهل سنت همه، فقهشان را از امیرالمؤمنین علیه السلام دارند. حال، اینکه اشتباهاتی وارد آن کرده‌اند، خلاف‌هایی دارند؛ ولی می‌خواهم بگویم همه، ریزه‌خوار فقه امیرالمؤمنین علیه السلام هستند. خوارج هم چنان که می‌دانید، از اصحاب علی علیه السلام بودند که بعداً از امیرالمؤمنین علیه السلام صفا جدا کردند. لذا بی‌شک پایه‌گذار فقه امیرالمؤمنین علیه السلام است.

علم نحو: پدر علم نحو که یکی از شاخه‌های ادبیات عرب است، ابوالاسود دوئلی است که شاگرد امیرالمؤمنین علیه السلام بود. امیرالمؤمنین علیه السلام پایه‌های علم نحو را به ابوالاسود آموختند و فرمودند حالا تو ادامه بده. علم تفسیر: در مورد تفاسیر شیعه که تردید نداریم که ما هرچه از تفسیر می‌دانیم از ائمه علیهم السلام است و همه، شاگردان امیرالمؤمنین علیه السلام هستند. در مورد تفاسیر اهل سنت هم، ریشه‌ی همه‌ی مفسرین اهل سنت به ابن عباس برمی‌گردد و ابن عباس هم شاگرد امیرالمؤمنین علیه السلام است. پس پایه‌گذار تفسیر هم امیرالمؤمنین علیه السلام است.

علم کلام که علم عقاید اسلامی است: خُطب امیرالمؤمنین علیه السلام مبدع علم کلام است. شیعه که روشن است؛ علم عقایدش را از امیرالمؤمنین علیه السلام و فرزندانشان آموخته است. خوارج هم در آن بخشی که عقائدشان حق است، هرچه دارند از علی علیه السلام آموخته‌اند. گفتیم خوارج از اصحاب علی علیه السلام بودند و در جنگ صفین از علی علیه السلام صفا جدا کردند. معتزله که یکی از مذاهب کلامی اهل سنتند، شاگرد



ابوهاشم عبدالله هستند. او از پدرش محمد بن حنفیه آموخته و محمد بن حنفیه هم پسر حضرت علی علیه السلام است. محمد بن حنفیه از پدرش امیر المؤمنین علیه السلام آموخته و به ابوهاشم عبدالله تعلیم داده است و معتزله، همه شاگرد او هستند. اشاعره هم که از مذاهب اعتقادی اهل سنت هستند، هرچه دارند از ابوالحسن اشعری گرفته‌اند. ابوالحسن اشعری از ابوعلی جبائی گرفته است و ابوعلی جبائی خودش از معتزله بوده است. معتزله هم طبق سلسله‌ای که گفتیم، از علی علیه السلام گرفته‌اند. پس اشاعره هم ریزه‌خوار امیر المؤمنین علیه السلام می‌شوند. پس پایه‌گذار علم کلام هم در جهان اسلام امیر المؤمنین علیه السلام است.

در عرفان که دیگر مسلم است. عرفای شیعه که بی‌تردید قطب‌الاقطاب و قطب‌العارفین را امیر المؤمنین علیه السلام می‌دانند؛ و اما اهل سنت؛ درست است که اهل سنت از نظر خلافت و زعامت سیاسی، ابوبکر، عمر و عثمان را مقدم بر امیر المؤمنین علیه السلام می‌دانند؛ اما در طریقت، امیر المؤمنین علیه السلام را پایه‌گذار می‌دانند و لذا اگر سلسله‌های صوفیه‌ی اهل سنت را دنبال کنید، به امام رضا علیه السلام یا به ائمه‌ی قبل از امام رضا علیه السلام و بالاخره به امیر المؤمنین علیه السلام می‌رسند. یا به معروف کرخ می‌رسند که می‌گویند او خرقه را از امام رضا علیه السلام گرفته است و یا به خود امیر المؤمنین علیه السلام می‌رسند. اهل سنت در عرفان چیزی ندارند. غالب فرق صوفیه‌ی اهل سنت در حوزه‌ی عرفان، سرسلسله را امیر المؤمنین علیه السلام می‌دانند. ظاهراً فقط نقش‌بندی‌ها معتقدند خرقه‌ی اوّل را از دست ابوبکر گرفته‌اند؛ ولی بقیه‌ی فرق صوفیه‌ی اهل سنت همگی از امیر المؤمنین علیه السلام هستند.

در تاریخ اسلام گروهی بودند به نام عیاران یا اصحاب فتوت. اینها هم پیشوا و مقتدای خود را امیر المؤمنین علیه السلام می‌دانند و خودشان را براساس حدیث **لَا فَتَىٰ إِلَّا عَلِيٌّ وَ لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْقَفَارِ**<sup>۱۲</sup> فتیان یا اصحاب فتوت نامیده‌اند.

۱۲. لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْقَفَارِ وَ لَا فَتَىٰ إِلَّا عَلِيٌّ: کلینی، کافی، ج ۸، ص ۱۱۰؛ صدوق، امالی، ص ۲۰۰ و مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۰، ص

در علم بلاغت، همان‌طور که می‌دانید، امیرالمؤمنین علیه السلام سرآمد بشر است؛ چنان‌که حتی غیر مسلمان‌ها گفته‌اند کلام علی علیه السلام فوق کلام مخلوق و دون کلام خالق است؛<sup>۱۳</sup> یعنی بعد از قرآن هیچ کلامی به بلاغت سخن امیرالمؤمنین علیه السلام نیست و لذا کتاب او شد نهج البلاغه.

نکته‌ی دیگر در افضلیت علمی امیرالمؤمنین علیه السلام: همان‌طور که می‌دانید، همه‌ی خلفا، یعنی ابابکر، عمر و عثمان علیهم‌السلام، خصوصاً دومی که اشقی است، در دوران حکومتشان بارها در داخل گِل گیر کردند و کسی که آمد و آنها را بیرون آورد، امیرالمؤمنین علیه السلام بود. خود اهل سنت در کتاب‌هایشان نقل کرده‌اند که همین دومی بارها و بارها گفت: **لَوْلَا عَلِيٌّ لَهْلَكَ عُمَرُ**؛<sup>۱۴</sup> اگر علی علیه السلام نبود، من عمر هلاک شده بودم. افضلیت علمی علی علیه السلام بر همه‌ی آنها مثل روز روشن است. نکته‌ی دیگری که از افضلیت علمی امیرالمؤمنین علیه السلام حکایت می‌کند، قضاوت‌ها و داوری‌هایی است که امیرالمؤمنین علیه السلام در دوره‌ی حکومتشان کرده‌اند؛ بسیار حیرت‌انگیز است! روایات مربوط به قضاوت‌های امیرالمؤمنین علیه السلام را بعضی جمع کرده و به‌صورت کتابی به‌نام قضاوت‌های امیرالمؤمنین علیه السلام و امثال آن منتشر کرده‌اند. انسان وقتی اینها را می‌خواند، می‌فهمد این قضاوت‌ها یعنی چه؛ و این قضاوت‌ها به‌خوبی از علم برتر امیرالمؤمنین علیه السلام حکایت می‌کند.

شاهد دیگر، اینکه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم این همه اصحاب داشتند؛ همین‌هایی که مدعی خلافت بودند. از کدام یک از اصحاب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم یک‌هزارم آثار علمی باقی مانده از علی بن ابیطالب علیه السلام بر جا مانده است؟ بیاورید! کدام یک از خلفا و صحابه مثل خطبه‌های امیرالمؤمنین علیه السلام داشتند؟ در افضلیت علمی

---

۱۳. شوشتری، محمدتقی، قضاوت‌های امیرالمؤمنین علی، ترجمه‌ی محمدعلی شیخ، مؤسسه‌ی بنیاد فرهنگی و هنری علامه شیخ شوشتری.

۱۴. فخررازی، تفسیر کبیر، (بیروت، دارالکتب العلمیة)، ج ۲۱، ص ۱۸؛ نظام‌الدین نیشابوری، غرائب القرآن، (بیروت، دارالکتب العلمیة)، ج ۶، ص ۱۲۰؛ ابن عبدالبر، استیعاب، (بیروت، دارالجیل)، ج ۱، ص ۳۳۹؛ ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۸؛ کلینی، کافی، ج ۷، ص ۴۲۴؛ صدوق، من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۶؛ ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۲، ص ۳۶۲ و مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۰، ص ۱۱۱.

امیرالمؤمنین علیه السلام بر همه‌ی صحابه، جای ذرّه‌ای تردید نیست. بنابر آنچه در نهج‌البلاغه آمده است، امیرالمؤمنین علیه السلام دست کمیل را گرفتند و بیرون شهر رفتند. بعد حضرت تنفس دردناکی کردند؛ از سینه‌ی پردردشان آهی بیرون آمد: **تَنَفَّسَ الصُّعْدَاءُ**. بعد در حالی که به سینه‌ی خود اشاره می‌کردند، به کمیل که از اصحاب سیر حضرت بود، فرمودند: **إِنَّ هَاهُنَا لَعِلْمًا جَمًّا وَ أَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى صَدْرِهِ**<sup>۱۵</sup> اینجا علم عظیمی انباشته شده است؛ ولی کسی را که شایستگی داشته باشد پیدا نمی‌کنم که این علم را به او بیاموزم.

بنابراین به یک جنبه از افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام که جنبه‌ی علمی آن بزرگوار بود اشاراتی کردیم. اگر خدا توفیق دهد، در آینده به جنبه‌های دیگر می‌پردازیم. وقتی افضل وجود داشته باشد، محال است حکمت الهی اجازه دهد که به مفضول اذن خلافت داده شود؛ و لذا قطعاً خلافتِ بلافصل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم متعلق به امیرالمؤمنین علیه السلام است.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ

---

۱۵. سیدرضی، نهج‌البلاغه، ص ۴۹۶ و حلی، کشف‌الیقین، ص ۱۸۵.